أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

دیروز عرض شد اگر مولا نسبت به عبد حج انجام بدهد، این حجةالاسلام‌اش حساب می‌شود. روایاتی خواندیم که از جمله روایات این بود که هم در استبصار است و هم در من لایحضُر که می‌فرماید: «عَنْ أبَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَکَمِ بْنِ حُکيْمٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أباعَبْداللَه علیه‌السلام يَقُولُ: أيُّمَا عَبْدٍ حَجَّ بِهِ مَوَالِيهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام».[[1]](#footnote-1) در این روایت صراحت دارد که عبد حجش به عنوان حجة‌الاسلام قبول است. این یک روایت.

روایت دیگر که مخالف با این روایت هست: «رَوَى إسْحَاقُ بْنُ عَمَّار سَألْتُ أبَا إبْرَاهِيمَ علیه‌السلام عَنْ أُمِّ وَلَدٍ تَکُونُ لِلرَّجُلِ قَدْ أحَجَّهَا ـ اُمّ ولد را به مکه می‌برد ـ أ یُجزی ذَلِکَ عَنْهَا مِنْ حَجَّةالإسْلام ـ از حجةالاسلام کفایت می‌کند؟ حضرت فرمودند: نه! این دو روایت با هم دیگر تعارض پیدا می‌کند. خب عبد با اُمّ ولد چه فرقی می‌کند؟ هر دو عبد هستند، منتهی آن مرد است و این زن است و هر دو در تحت قباله یک نفر هستند. فرض کنید عبد دارد و کنیز و آن کنیز هم امّ ولد است دیگر ـ قال: لا! قُلْتُ: لَهَا أجْرٌ في حَجِّهَا؟ قَالَ: نَعَمْ».[[2]](#footnote-2) حجش درست است ولیکن حجةالاسلام نیست، این هم یک مسأله.

حالا این روایت اول را می‌بینیم که با روایت دیگری که در این‌جا هست مخالف است: «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدالمَلِک ـ این روایت را دیروز خواندیم ـ عَنْ أبي‌عَبْداللَه علیه‌السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْداً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ ـ مولا ده بار عبد را به مکه ببرد یا بفرستدش، لازم نیست حتماً ببرد او را به مکه، بفرستد ـ کانَتْ عَلَيْه حَجَّةُالإسلام أيْضاً إذَا اسْتَطَاعَ إلَى ذَلِکَ سَبِيلا».[[3]](#footnote-3) یعنی این هم حجةالاسلام نبود.

ببینید دو روایت معارض هستند؛ آن روایت می‌فرماید: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالإسْلَام» و صراحت دارد، این روایت می‌گوید: «کانَتْ عَلَيْه حَجَّةُالإسلام». اگر حتی عَشَر حجج هم به مکه برود، این حجةالاسلام حساب نمی‌شود. خب هر دو را هم امام فرموده، إن‌شاءاللَه راوی از خودش اضافه نکرده باشد و امام این را فرموده باشد. این هم یکی، حالا روایت مربوط به عبد را ما می‌خوانیم تا این‌که نسبت به مسائل دیگر این قضیه روشن بشود. آن روایت اعادة را که خب دیروز خواندیم حالا امروز هم دوباره آن روایت را برمی‌گردیم و می‌خوانیم.

روایتی که مثل روایت اُمّ ولد هست و در کافی نقل شده «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شِهَابٍ ـ این‌ها همه سندش صحیح است ـ عَنْ أبي‌عَبْداللَه علیه‌السلام فِي رَجُلٍ أعْتَقَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ عَبْداً لَهُ ـ در شب عرفه بنده‌اش را آزاد می‌کند ـ أ يُجْزِی عَنِ العَبْدِ حجةالإسلام؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَأُمُّ وَلَدٍ أحَجَّهَا مَوْلاهَا، أ يُجْزِی عَنْهَا؟ قَالَ: لَا! قُلْتُ: أ لَهُ أجْرٌ فِي حَجَّتِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ!».[[4]](#footnote-4)

البته روایت دیگر مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ است آن هم از امام صادق علیه‌السلام: «مَمْلُوک أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إذَا أدْرَکَ أحَدَ المَوْقِفَيْنِ، فَقَدْ أدْرَکَ الحَجَّ».[[5]](#footnote-5) این هم یکی از ادّله‌ای است که راجع به این می‌گویند که کسی که مشعر را درک بکند، حتی وقوف اضطراری و عرفات را درک نکند؛ حجش درست است، این یکی از ادّله راجع به این قضیه. حالا إن‌شاءاللَه بعدا خواهیم گفت این روایت عمار صحیح السند است.

دوباره در این‌جا روایت مسمع بن عبدالملک است که به یک نحوۀ دیگر می‌فرماید: «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِالْمَلِکِ عَنْ أبي‌عَبْداللَه علیه‌السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لَوْ أنَّ مَمْلُوکًا حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ، ثُمَّ أُعْتِقَ، کَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإسْلَامِ ـ آن‌جا لفظ حجةالاسلام بود و این‌جا فریضةالاسلام بود ـ إذَا اسْتَطَاعَ إلَيْهِ سَبِيلًا».[[6]](#footnote-6) درست شد.

خب حالا در این‌جا ما چطور این دو مسأله را با هم وفق بدهیم؟ از یک‌طرف و همین‌طور روایات دیگری که دارد بر این‌که عبد اگر حجش را انجام بدهد این به عنوان حجةالاسلام حساب می‌شود؛ خب این صریح روایت در حجةالاسلام است. در یک روایت داریم این عبد وقتی که به اُعتِقَ عشیّةَ عَرَفة یُجزی عن حجةالاسلام. حالا اگر در شب عرفه مولا آزادش نکرد، خب این‌که حجةالاسلام را انجام داده پس چطور حضرت در این‌جا می‌فرمایند حجةالاسلام؟! متوجه شدید چه می‌خواهم عرض کنم، اگر مولا عبد را آزاد نکند یعنی عبد در حال رقیّت حج را انجام بدهد، خب امام فرمودند: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام» دیگر، مگر نفرمودند؟ مگر روایت را نخواندیم، «أيُّمَا عَبْدٍ حَجَّ به مَوَالِيه فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام». عرض کردیم روایت، صحیح السند است و صراحت دارد بر این‌که کسی که حج را انجام بدهد بدون اعطاء، حج را انجام بدهد «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام» خب درست شد.

روایت دیگر می‌فرماید که اگر عبد در شب عرفه، این عتق بشود، اگر عتق بشود یُجزی عن حجة الاسلام. خب این دو تا با هم دیگر تعارض پیدا می‌کنند، ولی تعارض ندارد! چرا تعارض ندارد؟! به جهت این‌که همان‌طوری که دیروز عرض کردیم ما یک حجةالاسلام نداریم.

حجةالاسلام بر حسب اختلاف موضوع مختلف است، نه این‌که آن‌طوری که فقها می‌گویند ما یک حجةالاسلام داریم و بعد دیگر تمام شد، حجةالاسلام حجی است که به لحاظ شرایط تکلیفی بر مکلّف واجب است، آن حج می‌شود حجةالاسلام. اگر مکلّفی به لحاظ شرایط تکلیف، که هر شرایط تکلیفی مکلّف را در موضوع خاص خودش قرار می‌دهد، حج انجام بدهد؛ هذا یُسمّی بحجةالاسلام، این حج حجةالاسلام است. یعنی حجی است که در اسلام آن را اتیان کرده، اسلام برای او فرض کرده، حجةالاسلام یعنی این. یعنی اسلام برای او این حج را فرض کرده است، اسلام این حج را برای او تشریع کرده، تشریع، تدوین، قوانین این قانون حج را اسلام برای او آورده، درست شد. این حجی را که انجام می‌دهد بر اساس چیست؟ بر اساس آن وظیفه و تکلیف است.

تلمیذ: پس متموّل که چند بار حج بر او واجب می‌شود، پس چند تا حجةالاسلام بر او واجب می‌شود؟ در بعضی از روایات داریم.

استاد: خب آن را حالا بعد می‌آییم می‌گوییم. بله!

تلمیذ: نه، این طبق فرمایش شما است؟

استاد: نه! نه! حجةالاسلام حجی است که یَجِبُ مرةً واحدة و لا یتکرّر. آن حجی که بعد واجب است، حجةالاسلام نیست. آن حجی است که بعد به صورت تکرّر، آن یا به نحو استحباب و یا به نحو لزوم فی بعض المواقع. در بعضی موارد داریم روایاتی را که حاکم فرض کنید افراد را و لو حج انجام داده‌اند به حج می‌فرستد آن حجةالاسلام نیست حج واجب است ولکن حجةالاسلام نیست. مثل این‌که فرض کنید شما می‌روید حج استحبابی انجام بدهید، وقتی که شما حج استحبابی را رفتید و انجام دادید، به محض این‌که مُحرم بشوید آیا این حج واجب می‌شود یا نه؟ این حجةالاسلام نیست. پس وجوب حج دلالت از حجةالاسلام نمی‌کند.

حجةالاسلام یک عنوان واحد است که یجِبُ هذا العنوان لکُلِ مُکَلَّفٍ مَرةً واحدة فی طول عمره. درست شد! روایت هم بر این مسأله تصریح دارید، حالا روایاتش را می‌آییم و می‌خوانیم یا خودتان بروید ببینید دیگر این خواندن ندارد. این مرة واحدة این حجی است که بر شخص واجب است. لذا اگر شخص به نیابت از طرفی برود، بدون شرایط استطاعت این حج، حج واجب بوده، حج نیابی بوده، عجیب! حجش حج واجب است، حج نیابی است ولی حجةالاسلام نیست! چرا؟! چون شرایط مخصوص به خود را ندارد. الان مکلّف به حجةالاسلام نیست یعنی به شرایط استطاعت فردیّة و شخصیّة و استقلالیّة ـ استقلالیّة را در نظر داشته باشید ـ. آن حجة الاسلامی که بر مکلّف واجب است، آن شرایط خود فرد را می‌خواهد. لذا اگر شخصی بدون شرایط استطاعت، نیابتاً از طرف فرد دیگری برود، آن حجش صحیح است و تام است؛ ولکن حج حج نیابی است، حج حجةالاسلام نیست، حجةالاسلام فقط مرةً واحدة است.

این‌که من عرض می‌کنم باید ما از خود روایت مطلب را دربیاوریم، الان شما ببینید این اشتباهی که شیخ طوسی و افراد دیگر در این‌جا کرده‌اند ناشی می‌شود از همین مساله که یک حجةالاسلام در نظر گرفته‌اند؛ آن وقت گفتند همان حجةالاسلام بود، دو تا حجةالاسلام که نداریم، حجةالاسلام مرةً واحدة فی طول عمر المُکَلَّف.

عبد هم که همان است از اول هم عبد مکلّف است، همچنان‌که به صلاة و صوم و این‌ها هست، مکلّف به حج هم می‌شود و بعد هم آزاد هم می‌شود و بعد هم می‌رود جلو تا می‌میرد. خب یک‌دفعه حجش را انجام داد، این حجی که در زمان رقیّت انجام داده حجةالاسلام است، روایت داریم حجةالاسلام است. وقتی حجةالاسلام شد، حجةالاسلام ثانوی ما نداریم، چند تا مگر حجةالاسلام داریم؟ یک حجةالاسلام داریم او هم این حج را در زمان رقیّت انجام داده است. اما در زمان عتق ممکن است بگوییم حج بر او واجب است اما دیگر حجةالاسلام نیست. مثل این‌که فرض بکنیم که بعداً نیابةً واجب می‌شود، حج به نذر واجب می‌شود، کسی که نذر بکند واجب است دیگر ولی خب حجةالاسلام نیست. حج نذری، حجةالاسلام نیست. حج که انسان استحباباً برود انجام بدهد، وقتی که احرام بست واجب می‌شود؛ ولی خب حجةالاسلام نیست. این هم همینطور است، وقتی شخص در حال رقیّت، مولا اَحجَّ بِه و این شخص حج انجام داد «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَالْإسْلَام». امام می‌فرماید حجةالاسلام را انجام داده، درست شد!

حالا در شب عرفه همین حجّی که الان انجام داده، می‌خواهد به نام حجةالاسلام انجام بدهد، همین حجی که الان این عبد به عنوان حجةالاسلام انجام می‌دهد، یک‌مرتبه در شب عرفه مولا به ذهنش می‌رسد که برای رضای خدا این عبد را عتق کند. حضرت می‌فرماید که این از حجةالاسلام او حساب می‌شود. خب پس این شب عرفه چه دخلی دارد به قضیه درحالی‌که ما گفتیم عبد وقتی که حج را انجام بدهد حجةالاسلام است، به شب عرفه چه ربطی دارد؟! این چه ربطی به شب عرفه دارد؟! اگر شما می‌فرمایید که اگر عتق بشود حج بر او واجب است، خب حجِّ واجب با حجةالاسلام دو تا هستند و این‌که حجةالاسلام را دارد انجام می‌دهد، چه ربطی به حجةالاسلام دیگر دارد؟ متوجه می‌شوید، الان رساندم؟ که اگر این شخص در حال رقیّت حج انجام بدهد مگرحضرت نفرمودند: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَام»، پس دیگر به شب عرفه چه ربطی دارد؟! که شب عرفه مولا عبد را عتق بکند یا نکند، او حجةالاسلام انجام داده. چرا راوی سؤال می‌کند که اگر در شب عرفه این مولا عبد را عتق کند «أ یُجزی عن حجةالاسلام»؟ حضرت می‌فرماید: بلی! اگر در شب عرفه عتق کند «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَام».

و نظیرش روایت «مَمْلُوکٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إذَا أدْرَک أحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ فَقَدْ أدْرَکَ الْحَجَّ» است. حتی اگر عرفه را هم درک نکند و مشعر را درک بکند، امام علیه‌السلام می‌فرماید که این حج را درک کرده است. یعنی همان حجةالاسلام است دیگر. والاّ الان که مُحرم است، عبد وقتی که در حال احرام است، دارد عرفات را درک می‌کند، مشعر را درک می‌کند، این‌که گفتن ندارد، دلیل ندارد و حجةالاسلام را هم انجام داده در حال رقیّت، عرفات یا مشعر را درک بکند این حجةالاسلام انجام داده است.

پس چرا امام می‌فرماید: «مَمْلُوکٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إذَا أدْرَک أحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ فَقَدْ أدْرَکَ الْحَجَّ»، این معنایش چیست؟ معنایش این است که ما دو حجةالاسلام داریم، نه یکی. بلکه در واقع یکی داریم نه این‌که دو تا، دو تا حجةالاسلام نداریم یک حجةالاسلام است و آن حجةالاسلام یک‌بار واجب است و دو بار واجب نیست، ولی بر حسب شرایطِ موضوع تفاوت می‌کند. این آن چیزی است که از روایت ما استخراج می‌کنیم. یک حجةالاسلام طبق شرایط رقیّت، بسیارخب! اگر شخص رقّ باشد: عبدٌ مملوکٌ رقٌ فقد قضی حجةالاسلام، و با رقیّت هم از دنیا برود؛ الملائکةُ یَکتُبون فی صحیفة اعماله هذا العبد قضی حجةالاسلام و یُحشَرُ یوم القیامة حاجَّاً بحجةالاسلام. این صریح روایت است عبد در حال رقیت بمیرد وقتی مُرد یک تکلیف دارد دیگر. مثل تکالیفی که فرض کنید انسان دارد در چیزهای مختلف، مگر مختلف نیست؟ حالا اگر فرض کنید این رقیتّش تبدیل به عتق شد و آزاد شد، حکم عوض می‌شود باید حجةالاسلام را انجام بدهد. ما دو تا حجةالاسلام نداریم، یکی داریم آن حجةالاسلام مال رقیّت، مال رقیّت. حجةالاسلام مال حرّ، مال حرّ، و دو تکلیف جداگانه است.

مگر عبد و مملوک در زمان رقیّتش مالک اموال می‌شود؟ نه! حکمِ مملوک در زمان رقیّت، عدم اختیار در تصاحب و در تملک است. همین‌که رقّ، عتق شد چه می‌شود؟ مالک املاک می‌شود، دو حکم مختلف است. خیلی راحت ببینید چقدر راحت این مسأله را درستش کردیم. وقتی که عبد مملوک است، زکات بر او واجب نیست، زکات را مولا باید بدهد؛ همین‌که این عبد عتق شد، چه می‌شود؟ زکات بر او واجب می‌شود.

ولی در مورد صلاة و صوم نه؛ احکام رقیّت با حال عتق فرق نمی‌کند. صوم در حال رقیّت حتی اگر مولا در ماه رمضان بگوید که روزه نگیر و روزه واجب نیست؛ حرام است باید روزه بگیرد. مثل این‌که فرض کنید که شوهر به زن بگوید روزه نگیر، اگر اشکال نداشته باشد باید بگیرد ﴿وَ إِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا﴾.[[7]](#footnote-7)

اگر پدر به فرزند بگوید که نماز نخوان از آن اطاعت نکن. اگر بگوید روزه نگیر، لا تُطعهُما؛ حرام است، باید روزه را انجام داد و همین‌طور، درست شد.

آیا برای خود انسان این مسائل اتفاق نمی‌افتد؟ فرض کنید که شما در یک جایی هستید ماه رمضان چند روزه؟ ـ 29 روز یا 30 روز دیگر ـ شما الان فرض کنید که در بلاد غربی، شب سی‌ام ماه رمضان شما رؤیت هلال کردید، 29 روز ماه رمضان را شما روزه گرفته‌اید و رؤیت هلال کردید یا اصلاً می‌گوییم سی روز، چرا 29 روز. شما رؤیت هلال ماه کردید خیلی به صورت خفیف، فرض کنید مثلاً در قبرس رؤیت هلال ماه کردید؛ آن‌وقت روزه فردا چه می‌شود؟ می‌شود حرام، عید فطر است دیگر و می‌شود حرام. بعد چند ساعت بعد با هواپیما آمدید فرض کنید که در مشهد امام رضا علیه‌السلام ـ خدا قسمت کند ـ آمدید در آن‌جا، دیدید فردا روز سی ام ماه رمضان است. باید چکار کنید؟ باید روزه بگیرید یا روزه بخورید؟ باید روزه بگیرید. چرا؟ تکلیف دو تا شد. تکلیف قبرس یک تکلیف است و تکلیف مشهد یک تکلیف دیگر است. چون رؤیت در مشهد منتفی است، این می‌شود تکلیف دیگری و فردا را باید روزه بگیرید.

تلمیذ: یعنی سی و یک روز روزه بگیریم؟

استاد: بله سی و یک روز، چهل روز چه اشکال دارد، اشکال دارد مگر؟

تلمیذ: یک ماه روزه داریم؟

استاد: خب یک ماه برای این‌جا داریم. یعنی وقتی شما در قم تشریف دارید در خدمت اهل بیت، این‌جا نمی‌توانید سی و یک روز روزه بگیرید یا 29 روز یا سی روز. ولی اگر مکانتان را عوض کردید شرایط هم عوض می‌شود، خیلی مسائل عوض می‌شود. شما در این نقطه باید سی روز روزه بگیرید اما رفتید در یک جای دیگر فرض کنید که در آنجا ماه روزه تمام نبود.

تلمیذ: در قبرس ما روز عید فطر را درک کردیم و افطارکردیم و برگشتیم مشهد.

استاد: بله! تمام شده، نه دیگر روزه را شما خوردید.

تلمیذ: باید قضا بگیرد.

استاد: نه دیگه شما خوردید.

تلمیذ: باشد خورده باشد. ولی خب باید قضا بگیرد، شخص مسافر است.

استاد: کسی که می‌خورد با نمی‌خورد دو تا است.

تلمیذ: نه! خب شخصی مسافر است.

استاد: هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون!!

تلمیذ: حالا مساله نماز فرق می‌کند مسأله نماز خیلی مفصل است وارد نشویم. قطب و فلان و بالا و پایین، و الذین لا یاکلون انما یتذکرُ اولوالباب.

تلمیذ: قبل از انقضاء وقت، به وطن برسد اگر در سفر دو رکعتی خوانده باشد باید چهار رکعتی اعاده کند؟

استاد: چهاررکعتی، نه!

تلمیذ: به وطن برسد قبل از انقضاء وقت.

استاد: برسد. نماز برای مسافر یک وضعیت دارد و برای حاضر یک وضعیت. این صلاة را خوانده تاماً و تماماً دیگر چرا قضا کند؟ چه خبرش است خدا؟ بسش است، یکی بود یک خورده حالش خوب بود صاف و ساده بود و این حرف‌ها، عیال یکی از دوستان بود. خب مثل بقیه تو باغ نبود خلاصه، این هی بلند می‌شد نماز شب می‌خواند و این حرف‌ها، این هم می‌گفت: چقدر نماز می‌خوانی، همین کارها را کردی که لوسش کردی!! دارد پدر ما را درمی‌آورد، بنشین، بخواب. می‌گفت: همین کارها را کردی که لوسش کردی، دارد پدر ما را درمی‌آورد. بنده خدا مریض بود. دارد پدر ما را درمی‌آورد، بگیر بخواب بابا! همان واجب‌ها را خوندی بسش است، زیادش هم هست.

این الان تکلیف در این‌جا فرق کرده؛ در آن‌جا تکلیف، تکلیف به افطار بوده و الان در اینجا تکلیف به صوم است. همین‌طور مسأله برای مسافر هم همین‌طور است. الان در حال حاضر، در شرایط حاضر تکلیف، تکلیف به صلاة قصر و این هم صلاة را انجام داده و تکلیفی دیگر ندارد. حالا آمد وطن و نماز را تمام خواند، دوباره برود مسافرت و یکی دیگر هم قصر بخواند.

تلمیذ: حالا اگر در همان روز عید افطار نکرد، یعنی روز عید را درک کرد و رسید به مشهد. حالا باید چکار کند؟ باید روزه بگیرد قصد و نیت روزه را بکند در وطنش قرار دارد؟

استاد: افطار نکرده؟ پس باید روزه بگیرد.

تلمیذ: خب! چرا بگیرد؟

استاد: چرا بگیرد؟ به خاطر این‌که نخورده. عرض کردم هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون.

تلمیذ: آخر خوردن یا نخوردن در این تأثیر پذیر نیست، تفاوت نمی‌کند.

استاد: بله! وقتی که شخص خورد به عنوان عید، دیگر آن روز را عن اَمرٍ خورده. یعنی از روی اَمر به عیدیّت، این روز را خورده و اگر تمام دنیا را برود دیگر برای او واجب نیست.

تلمیذ: نخورده و درک کرده امروز را؟

استاد: باشد اگر نخورد آن حکمش حکم کسی می‌ماند که قبل از این‌که به وطن برسد چیزی نخورده باشد مثل آن می‌ماند. اگر خورده باشد باید قضا بکند. ولی اگر کسی به عنوان عید آمد و خورد، این دیگر روزه برای او نیست. روزه دیگر تمام شد، درست شد!

خب حالا این مسأله اختلاف موضوع، مسأله طبیعی است. وقتی که انسان در حال صغر هست یک تکلیفی دارد. البته تکلیف یعنی مطابق با همان صباوت و صغر. در حال مراهقیت، یک تکلیف دارد. در حال بلوغ یک تکلیف دارد، تکلیف بلوغ فرق می‌کند. بلوغ نسبت به شخص بر حسب مراتبش تفاوت دارد. عرض کردیم بلوغ عقلی داریم، بلوغ جسمی داریم؛ در مسائل اموال باید شخص به بلوغ عقلی برسد، در مسأله صلاة و صوم و این‌ها به همین بلوغ جسمی باید برسد. البته در صورت شرایط، بلوغ فرق می‌کند و ممکن است شخصی تا30 سالگی هم به بلوغ نرسد. ﴿وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ﴾.[[8]](#footnote-8)

یا این‌که فرض کنید که ﴿فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ﴾.[[9]](#footnote-9) به سفیه نباید اموال داد. چرا؟! چون سفیه تعلق تکلیف برای او نشده است، مانند صَبی می‌ماند. تعلق تکلیف به حفظ اموال و صرف اموال در مصالح، این تعلق به او نشده است. پس بنابراین به شخصی که تعلق تکلیف نشده چطور شما [آیه] ﴿وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ﴾ [را کنار می‌گذارید و] اموال می‌دهید؟ اموال دادن به سفیه حرام می‌شود. درست؟!

همین‌طور یتیم است ﴿وَ اِبْتَلُوا اَلْيَتٰامىٰ حَتّٰى إِذٰا بَلَغُوا اَلنِّكٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ﴾.[[10]](#footnote-10) به یتیم مال ندهید! دادن اموال به دست یتیم که رشد ندارد، حرام است.

چندی پیش یک قضیه‌ای اتفاق بود در یکی از ممالک خارجی، دوستان بودند مدتی پیش، سال‌های پیش. یک شخص فوت کرده بود و این فرزندانی داشت. سؤال کردند از من، گفتم: دادن این اموال حرام است! شما که وصی این شخص هستید دادن این اموال به فرزندان او با این‌که بالغ هستند و بزرگ هستند، حرام است. ولی شما که کیفیت خرجش را دارید به من می‌گویید، این‌ها از نقطه نظر بلوغ عقلی سفیه به حساب می‌آیند و مال را ندهید. بقیه آمدند گفتند به او به تو چه ارتباطی دارد؟! خب مال پدرشان است، بده بگذار از بین ببرند و او مال را داد و در عرض 2 سال تمام اموال، میلیون‌ها دلار تمام همه را کرد هوا. گفتم: خوب شد؟ بله! این کار حرام است. گرچه این الان 25 سالش است ولی 25 سال سفیه است.

سفیه به این معناست که نمی‌تواند تصمیم بگیرد، مصالح را نمی‌فهمد، مستقبل را درک نمی‌کند، مصالح حیات و عیش را درک نمی‌کند، مسائل عائلی را نمی‌فهمد؛ و این هم این‌طور است. خیلی‌ها هستند. الان وجود دارند افرادی که سنشان 40 سال هم هست، ولی از نقطه نظر تدبیر معاش این‌ها بالغ به حساب نمی‌آیند. دادن اموال به دست این افراد حرام است، درست شد! اگر شخص رفت این اموال را داد به او و او هم از بین برد، نمی‌تواند مطالبه کند. چون خودش اقدام بر هلکه کرده است. این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ﴾ یک وقتی اشتباه نکنید! منظور از سفیه این نیست که بیاید در این مدرسه فیضیه پشتک بزند، یا تو حرم برود ادا و شکلک دربیاورد. نه! این نیست منظور این است که این آقا تدبیر معاش ندارد، نمی‌داند چطور صرف کند، نمی‌فهمد چطور صرف کند، این صرف در اموال را به مصالح، تشخیص نمی‌دهد و به خیال خودش کار درست را دارد انجام می‌دهد. به خیال خودش غرض ندارد، ولیکن عقلاء وقتی که بررسی بکنند از20 نفر، 18 نفر می‌گویند این آدم آدمی است که عقل معاش ندارد و همین کفایت می‌کند، فکفی بِهِ سفهاً.

سَفَه، نه منظور این‌که کارهای غیر عادی انجام می‌دهد، نه! نه! یک شخصی ممکن است خیلی رفت و آمد و ارتباطاتش ارتباطات خیلی معقول باشد، ولی از نظر ارتباطات و معاشرت و این‌ها نه؛ ولی از نقطه نظر عقلِ معاش، تدبیر ندارد. این مشمول این آیه خواهد شد. مسأله فقط مربوط به ایتام نیست ها ! البته در مورد غیر ایتام هم همین‌طور است. در مورد ﴿وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ﴾ به همین برمی‌گردد.

لذا سفیه در این آیه یک معنای اوسع از معنای عرفی دارد. در عرف سفیه به کسی می‌گویند که کارهایش مثل بچه است، نه! این نیست. سفیه در این آیه به کسی می‌گویند که عقل و تدبیرِ برای ادارۀ زندگی را ندارد. مثلاً فرض کنید که من باب مثال الان چیزی را که به دردش نمی‌خورد، می‌رود نگاه می‌کند می‌گوید به به! عجب این چیز خوبی است. حالا اصلاً به دردش نمی‌خورد، پول ندارد نان بخورد، می‌رود یک تلویزیون سه متر در چهار متری وجود دارد. آخ جون این را بیاوریم خانه 15 نفری رفیق‌هایش را هم صدا می‌کند سرش را بگیرید، این را بلند کنید بیاورید، بنشینیم تماشا کنیم. هیچی! این تمام پول دو سالش را سه سال خرجی خودش و زن و بچه‌اش را می‌دهد برای یک تلویزیون 3×2 که چی؟ این را می‌گویند: سفیه. نرفته اموالش را تو دریا بریزید، پاره هم نکرد، ولی چیست؟ این بالا خانه یک خورده سه کار می‌کند، این یک خورده نگاه کرده خوشش آمده و برویم این را بگیریم. یا فرض کنید که وسیله نقلیه دارد، می‌رود یک ماشین توی نمایشگاه می‌بیند، عجب ماشین قشنگی! بابا حالا واسه تو این خوب است برای بسه، حالا داری با آن راه می‌روی، چند سال هم برای تو دارد کار می‌کند، می‌گوید: اَه این عجب ماشینی است! چه رنگی! این متالیک را نگاه کن! نگاه کن! کیف می‌کند، بلند شود برود بخرد. این سفیه است و همین‌طور در سایر چیزها.

یا مثلاً فرض کنید توی این مسائل و قرعه‌کشی‌ها و فلان و پول خرج کردن‌ها و این چیزها که بگوید حالا پول را خرج می‌کند به عنوان این‌که یعنی حالا به اسمش تمام بشود. این‌ها افرادی هستند که آن قدرت تعقل را ندارند. ولی اگر نه! یکی برود یک چیز گران بخرد فرض کنید، ماشین بخرد و بر اساس فهم و منطق و بر اساس موقعیت، ماشین بخرد گران هم هست، این اشکالی ندارد. بالاخره می‌گویند هر چیزی بی‌حکمت گران نمی‌شود، بی‌علت هم ارزان نمی‌شود، لابد چیز خوبی است. نه! شخص در تحت قدرتش است و می‌رود این کار را انجام می‌دهد و کارش هم صحیح است. پس، نه گران خریدن دلالت بر سفهات می‌کند و نه ارزان خریدن دلالت بر عدم سفهات. باید ببینیم شخص عقلِ معاش دارد و قدرت تدبیر و این‌ها دارد؟ خب این تکلیف ما می‌بینیم چیست؟ تفاوت می‌کند و بر این اساس هم حکم شرعی می‌آید.

این مسأله را رفقا جدی بدانند. اگر کسی بیاید در این قضیه بیاید بر خلاف آیه قرآن عمل کند، نمی‌تواند برود یَقه طرف را بگیرد، خودش اقدامی برای هلکه کرده و حکمِ شرعی است. شما اگر آمدید به یک سفیهی مال دادید و بعد هم رفت برداشت همه را به هوا کرد و بعد هم گفت که فرض کنید یا علی مدد! حالا خودش می‌داند دیگر، خودت اقدام کردی. مثلاً شما فرض کنید که اموالتان را بدهید دست بچه‌تان مثلاً ـ آقا زاده بزرگ منظورم نیست ـ کوچک تر، آن هم بردارد ببرد چند تا وانت پفک، از دم یک مرکزی همه رفقایش را دعوت کند بیاید شیرجه بروید. بابا، می‌آید می‌زند وای توی سرش ببینید نگاه کن، این چه کار کرده؟! کله ملق می‌زند تو، هر چه می‌خواهد می‌خورند، بعد هم همه روانه بیمارستان، درست شد! یعنی پول بدهی دستش مثل آن یارویی که یک مدت عمرش فقیری و بند تنبان نداشت، وقتی به سلطنت رسید تمام خزانه را رفت بند تنبان خرید. گفتند: چرا این‌طوری می‌کنی؟ گفت من این‌قدر بی تنبانی کشیدم، حالا همۀ پول مملکت را دارم می‌دهم بند تنبان، درست شد!

خب این عبد که در این‌جا آمده و حجةالاسلام را انجام داده است، این حجةالاسلام الان، حجِّ تام است. چرا؟ چون الان رقّ است و الرِقُّ أحَجَّه. خود رقّ که مالک نیست، حتی مولا می‌تواند او را از حج منع کند. البته این کار، کار صحیحی نیست؛ ولی در تحت تملکش هست و اگر منع بکند، اگر حج انجام بدهد، حجش باطل است. رقّ اگر حج انجام بدهد بدون اذن مولا، حجش باطل است. ولی اگر این حج را انجام داد، امام علیه‌السلام می‌فرماید: این حجةالاسلام است. این قضیه چیست؟ این مربوط به زمان رقیّت می‌شود.

خیلی خب حالا اگر این شخص مُعتَق شد؛ چه بعد الحج و چه قبل العرفة یا احد الموقفین، حتی در یوم العرفة که مشعر را درک بکند خب تبدّل موضوع می‌شود. در عتق در لیلة العرفة تبدّل موضوع است و صار حرا و هذا حرٌّ و این حج را انجام داده است و حجةالاسلام انجام داده و یُجزی عن حجةالاسلام. خب این‌که یُجزی عن حجةالاسلام، خب این هم عجیب است دیگر، این هم واقعاً عجیب است که این راحله‌ایی که الان با خودش آورده، زادی که با خودش آورده، این‌ها الان تمام چیست؟ این‌ها الان با آن مولا است که آمده در این‌جا، خب راحله‌اش را مولا آورده، زاد را و همه را مولا داده؛ ولی همین تبّدل موضوع به عنوان حرّیت این را خدا به حساب می‌آورد.

یعنی چون در روز عرفه این حرّیت الان برای او پیدا شد، الان خدا نمی‌گوید که این حج را به عنوان حجةالاسلامِ رقیّت ما قبول می‌کنیم؛ اما بعد که از حج مراجعت کردی باید این را انجام بدهی. ولی جالب این‌جاست که همین مسأله راجع به کسی که لو أحَجَّ به بعضُ إخوانه، می‌گویند: نه! بعد باید دوباره اعادة کنی. حالا به آن‌جا هم می‌رسیم. این مسأله به خاطر تبدّل موضوع است. یعنی حجةالاسلام مرةً واحدة، بله یک‌مرتبه است و چون در این‌جا تبّدل موضوع شده است، در این‌جا دیگر آن حجةالاسلام، تکلیف جدید الان متوجه او می‌شود. باز در این‌جا مرةً واحدة، در موقع حریّت مرةً واحدة درست است. امام صادق علیه‌السلام در این‌جا می‌فرماید که باید حج انجام بدهی.

لذا در این‌جا هم حضرت می‌فرماید که نسبت به عبد، روایت روایت صفوان است «عَنْ صَفْوَانَ وَ ابْنِ أبِي‌عُمَيْرٍ عَنْ عَبْداللَه بْنِ سِنَانٍ عَنْ أبِي‌عَبْداللَه علیه‌السلام قَالَ: الْمَمْلُوکُ إذَا حَجَّ وَ هُوَ مَمْلُوکٌ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أنْ يُعْتَقَ؛ أجْزَأَهُ ذَلِکَ الْحَجُّ ـ أجْزَأهُ عن حجةالاسلام به دلیل روایت بعد، به دلیل روایتی که هست «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ» این هم معلوم می شود و أجْزَأهُ عن حجةالاسلام نه حجة الوجوب ـ فَإنْ أُعْتِقَ، أعَادَ الْحَجَّ».[[11]](#footnote-11) اگر آزاد بشود اعاد الحج، از این «أعَادَ الْحَجَّ» معلوم می‌شود منظور حجةالاسلام است، چون مسأله مسأله اعادة است.

خب این مسأله روشن شد. البته عرض کردم بیانات فقها هنوز مانده، اعتراضات نسبت به همۀ اینها فقها مطالبی دارند که حالا عرض می‌کنیم. اولش شیخ طوسی می‌گوید مستحب، که اصلاً خیال خودش را راحت کرده و گفتیم: نه! این‌ها همه واجب است و مستحب نیست. منتهی مسأله می‌ماند در مورد اُمّ ولد، که حضرت فرمودند از حجةالاسلام‌اش حساب نمی‌شود به خاطر این است که اُمّ ولد به واسطه فرزند، وقتی که فرزندش از این شخص به دنیا آمد، به واسطۀ موتِ مولا از سهمِ ارث فرزند آزاد می‌شود، و وقتی که آزاد شد باید برود حج انجام بدهد لذا در مورد اُمِ ولد امام می‌فرماید حجةالاسلام نیست. اما اگر همین اُمّ ولد قبل از این‌که مولا بمیرد، این از دنیا رفته او هم داخل در تحت مملوک است و حجةالاسلام را انجام داده، درست شد.

پس وفق بین روایتی که در اُمّ ولد می‌فرمایند حجةالاسلام نیست و بین آن روایاتی که می‌فرماید مملوک، قاعدۀ کلی مملوک هم درست شد مشخص شد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ـ الاستبصار، ج 2، ص 147. [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 432. [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ وسائل الشیعة، ج 11، ص 54. [↑](#footnote-ref-3)
4. ـ الکافی، ج 4، ص 276. [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ وسائل الشیعة، ج 11، ص 52. [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ وسائل الشیعة، ج 11، ص 51. [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ سوره لقمان (31) آیه 15. [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ سوره النساء (4) صدر آیه 5. [↑](#footnote-ref-8)
9. ـ سوره النساء (4) صدر آیه 6. [↑](#footnote-ref-9)
10. ـ سوره النساء (4) صدر آیه 6. [↑](#footnote-ref-10)
11. ـ وسائل الشیعة، ج 11، ص 50. [↑](#footnote-ref-11)